

# تحلیلی از تصوف با تأکید بر فرق ذهبیه

حسین دزفولی\*



## مقدمه

تبیین و تحلیل عرفان و تصوف ساحت‌های مختلفی دارد که به نظر نگارنده، همین ساحت‌های مختلف فرقه‌های صوفیه، زوایای بحث را پیچیده کرده است. حکمت این پیچیدگی، کثرت و تنوع فرقه‌های تصوف است؛ به گونه‌ای که گاه با درگذشت یکی از اقطاب صوفیه، سلسله‌های گوناگونی از آن فرقه زاییده می‌شد و شناخت آراء، عقاید و مناسک این فرقه‌ها را دشواری ساخت. بحث پیرامون فرقه‌های صوفیه از دو جهت حساسیت و اهمیت ویژه‌ای است: نخست آن که این فرقه‌ها در جوامع اسلامی، بسیار متنوع و تأثیرگذارند؛ به همین دلیل، داوری یکسانی هم نمی‌توان بر آنها داشت و لازم است با دقت و بدون پیش‌داوری آنها را گزارش و توصیف کرد و سپس به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت. جهت دیگر اهمیت و حساسیت فرقه‌های صوفیه این است که فرقه‌های صوفیه موجود در جامعه معاصر ایران با

پاره‌ای از مبانی فکری جمهوری اسلامی یعنی عقلانیت اسلامی که از اسلام ناب به دست می‌آید، در تعارض است. توضیح مطلب این که به طور کلی، در کشور ما در حال حاضر سیزده جریان فکری فعالیت می‌کنند که دوازده مورد از جریان‌های معاصر (با تنوع فراوان میان آن‌ها) با عقل‌گرایی اسلامی و مبنای فکری جمهوری اسلامی چالش دارند. جریان عقل‌گرایی اسلامی با مؤلفه‌های معرفت‌شناختی (موجه دانستن چهار منبع شناخت یعنی: حس و تجربه، عقل، شهود و وحی و اعتقاد به امکان و معیار معرفت و تأکید بر رئالیسم)، انسان‌شناختی (نفی اومانیزم و اعتقاد به کرامت انسان و رساندن او به مبدأالمبادی و غایه‌الغایات یعنی خداوند سبحان، به وسیله دین الهی و پیامبران آسمانی)، هستی‌شناختی (اعتقاد به جهان مادی و مجرد و دنیا و آخرت و نظام علی و معلولی یا نظام تجلیات) و ارزش‌شناختی (حاکمیت فقه و اخلاق اسلامی و حداکثری دانستن آن‌ها) استقرار یافته است؛ اما ده جریان چالش برانگیز در مقابل جریان عقل‌گرایی اسلامی قرار دارد که در چگونگی و گستره چالش‌های آن‌ها تفاوت فراوانی وجود دارد. برخی از این جریان‌ها در اندیشه و تفکر و دسته‌ای در بُعد فرهنگ اسلامی با جریان مذکور چالش خود را آشکار می‌سازند. این جریان‌های ده‌گانه عبارتند از: جریان‌های خرده فرهنگ‌ها، شیطان پرستی، فمینیسم، هایدگری‌ها، روشنفکری تجددگرا، سنت‌گرایی، تجدد ستیزی، مکتب تفکیک، بهائیت و جریان تصوف‌گرایی<sup>۱</sup> که جریان اخیر به دلایل پیشگفته اهمیت ویژه‌ای دارد. به همین لحاظ لازم است به این نکته توجه شود که تصوف‌گرایی در جامعه معاصر ما به سه گرایش تقسیم می‌شود:

الف. عرفان و تصوف سرخ‌پوستی: که دون خوان، سرخ‌پوست آمریکایی، آن را مطرح کرد. از نویسندگان معروف عرفان سرخ‌پوستی، آقای پائولو کائیلو است که کتاب‌هایی به صورت رمان مانند: «اعترافات یک سالک» و «سفر به دشت ستارگان» نگاشته است. وی در این کتاب‌ها به ترویج این نوع عرفان می‌پردازد. عرفان سرخ‌پوستی برخلاف عرفان نظری اسلامی که نوعی هستی‌شناسی است، به مباحث نظری و اصطلاحات تخصصی مانند: هویت غیبیه، تعینات، تجلیات، نفس‌رحمانی و... نمی‌پردازد و خود را با زندگی انسان‌ها پیوند می‌زند و از صلح، معنویت، دوستی و عشق سخن می‌گوید.<sup>۲</sup> عرفان سرخ‌پوستی با بهره‌گیری از روانشناسی جدید و یا عبارت‌ها و دستورالعمل‌های کوتاه و جذاب و همراه با رویکرد دین‌گریزی، مخاطبان خود را فرامی‌خواند.

ب. عرفان‌های شرقی: مانند آیین هندو، تائو و بودیسم که با رویکرد ساده و عقل‌ستیزانه یا عقل‌گريزانه<sup>۳</sup> به مباحث انسان‌شناسانه و سالکانه می‌پردازند و از مباحث هستی‌شناسانه بیگانه‌اند.

ج. عرفان‌های بومی: فرقه‌های صوفیه معاصر به قدری متنوعند که ارائه تعریف یکسانی از آن‌ها غیر ممکن است؛ اما وجوه عامی نظیر گرایش به فقه‌ستیزی و مرجع‌ستیزی (با وجود تفاوت مراتب در این ویژگی) را دارا هستند؛ حتی فرقه‌هایی مثل ذهبیه و نعمت‌اللهیه گنابادیه که تقلید از مراجع تقلید را اظهار می‌کنند، در موارد تعارض میان فتوای قُطب با مرجعیت، دیدگاه قطب را بر فقیه و مرجع تقلید مقدم می‌دارند و اما فرقه‌های فعال جامعه معاصر ایران عبارتند از: ۱. نعمت‌اللهی مونسیه ۲. نعمت‌اللهی صفی‌علی شاهی ۳. نعمت‌اللهی گنابادیه ۴. اویسیه ۵. مکتب (نورعلی‌اللهی) ۶. شمسیه ۷. کمیلیه ۸. اهل حق ۹. خاکساریه ۱۰. ذهبیه؛ البته فرقه‌های گنابادیه، ذهبیه، اهل حق و مکتب فعالیت گسترده‌تری دارند. این فرقه‌ها را می‌توان با رویکردهای اجتماعی (مانند خدمات و خیانت‌های فرقه‌های صوفیه به مردم)، سیاسی و امنیتی (مانند ارتباط با رژیم‌های طاغوتی و دولت‌های بیگانه)، فقهی (مانند فتاوی فقها و محدثان)، تاریخی (مانند منشأپیدایش و تحولات و تطورات و عوامل انشعاب‌های آن‌ها)، اخلاقی (مانند آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی)، اعتقادی (بررسی و مطابقت یا عدم مطابقت عقاید آن‌ها با اعتقادات شیعه) و ادبی (مانند بررسی آثار فارسی و ادبی فرقه‌های صوفیه) بررسی کرد.

## کثرت‌گرایی تصوف در اسلام

واژه صوفی در قرن دوم در برخی از سرزمین‌های اسلامی مطرح شد و در قرن سوم و چهارم رواج پیدا کرد و به صورت یک نظام فکری، اعتقادی و اجتماعی با تشکیلات اجتماعی خاصی در آمد. ابوبکر کلاباذی (متوفای ۳۸۰) در کتاب «التعرف لمذهب اهل التصوف»، تاریخ صوفیان را برحسب مناطق مختلف بیان کرده؛ برای مثال بایزید بسطامی را در بسطام، ابوحفص حداد را در نیشابور، احمد بن خضرویه بلخی را در بلخ، سهل بن عبدالله تستری در شوشتر، یوسف بن حسین رازی را در ری، ابوبکر بن طاهراهری را در اهر، علی بن سهل بن الازهر در اصفهان، کهمس همدانی در همدان و حسن بن علی بن یزدانبار را در ارومیه معرفی می‌کند.

هر کدام از این شخصیت‌ها در هریک از این مناطق، باعث پیدایش فرقه‌ای از تصوف شده‌اند؛<sup>۱</sup> پس یکی از علت‌های کثرت فرقه‌های صوفیه، بافت فرهنگی شهرهای مختلف است. عامل دیگر کثرت تصوف، کثرت مذهبی است. با آن که مشایخ صوفیه عمدتاً به لحاظ فقهی و کلامی، سنی مذهب بوده‌اند، ولی گرایش‌های فقهی‌شان یکسان نیست؛ برای نمونه، صوفیان نیشابور، شافعی و ابوبکر شبلی، مالکی و ابوبکر کلاباذی و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری و یوسف همدانی، حنفی و خواجه عبدالله انصاری، حنبلی بوده‌اند و البته عطار معتقد است که خواجه عبدالله انصاری، حنفی بوده و بعد شافعی شده است. به هر حال، همه مشایخ صوفیه اهل سنت هستند. شجره نامه فرقه‌های تصوف شیعی نیز به صوفیان اهل سنت مانند: حسن بصری، جنید بغدادی، احمد غزالی و... منتهی می‌شود. عامل دیگر کثرت صوفیه را باید در روش‌های سلوکی، تربیتی و صوفیانه فرقه‌های تصوف دانست و همین اختلاف سلوکی، منشأ تنوع فرقه‌های صوفیه شده است؛ به عبارت دیگر، یکی از علت‌هایی که باعث شده گاه از یک فرقه، دو یا چند فرقه دیگر زاییده و انشعابات متکثر پدید می‌آید، روش‌های سلوکی و تربیتی اقطاب فرقه‌ها است. این تفاوت‌ها آن قدر عمیق و گسترده می‌شد که گاه برخی از مشایخ صوفیه، یکدیگر را تکفیر یا تفسیق کرده و منحرف از طریقت می‌دانستند؛ برای مثال گفته‌اند: روش تربیتی و سلوکی ابراهیم ادهم (متوفای ۱۶۱) کثرت سفرها و برگزاری جلسات ذکر بوده است؛ اما جنید بغدادی اهل سفر نبوده، در بغداد ساکن شده و خانقاه ساخته است و مریدانی دور خود جمع کرد. قشیری از جنید بغدادی نقل می‌کند:

«فتوت در شام، سخن‌گویی در عراق و صدق در خراسان بود.»<sup>۲</sup>

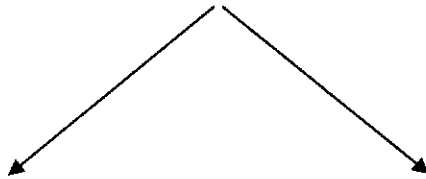
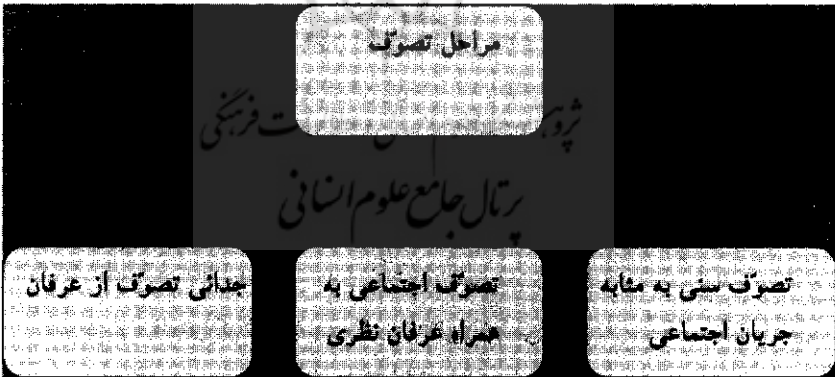
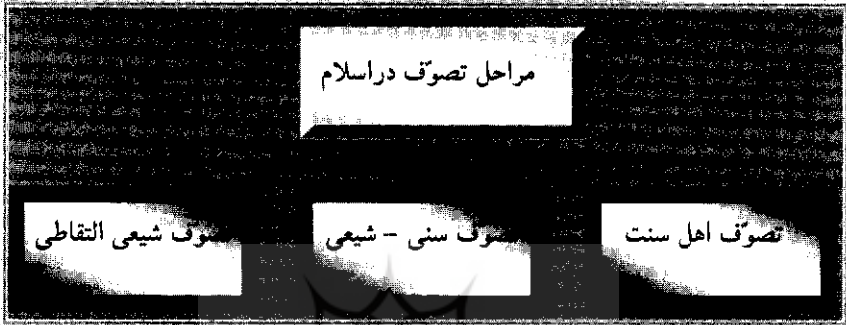
یعنی هر کدام یک مؤلفه خاصی در مسائل تربیتی و صوفیانه خودشان داشته‌اند. کتاب‌های اهل تصوف هم مسائل تربیتی خاص خود را دارند. قوت القلوب ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶) تصوفش تصوف بصره است و مؤلفه‌های تصوف بصره را دارا است. اللمع ابونصر سراج (متوفای ۳۷۸) مبتنی بر تصوف بغداد و التعرف ابونصر کلاباذی (متوفای ۳۸۰) تصوفش، تصوف بخارا و رساله ابوالقاسم قشیری (متوفای ۴۶۵) و ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵) تصوفش، تصوف نیشابور است. با این که غزالی از منطقه خراسان به نظامیه بغداد و سپس به مکه مهاجرت کرد، ولی احیاء علوم الدین را بارویکرد نیشابوری نگاشت. این اختلاف فرقه‌ها در

تعدد مقامات عرفانی هم نمایان است؛ برای نمونه زهد، خوف شوق، محبت بین بعضی از شخصیت‌های تصوّف خیلی مهم است. ذوالنون مصری، نوزده مقام عرفانی، ابونصر سراج هفت مقام و خواجه عبدالله انصاری صد منزل و روزبهان شیرازی هزار و یک مقام را بیان می‌کنند و این تعدّد مقام‌های عرفانی نیز به تفاوت روش شناختی صوفیان برمی‌گردد؛<sup>۶</sup> به عبارت دیگر، چون مشرب‌های صوفیان متفاوت است، مقام‌های آن‌ها اختلاف می‌یابد. اختلاف منازل و مقام‌های عرفانی، ذاتی و گوهری - نه عرضی و ادبی - است. البته علاوه بر عوامل پیش‌گفته، نباید از عوامل نفسانی مانند: حسادت، رقیب شکنی و دنیاگرایی در فرقه‌سازی تصوّف غفلت کرد.

## مراحل تصوّف

مراحل تصوّف را می‌توان با فرایندهای گوناگونی بیان کرد. تصوّف دریک فرایند (یعنی آن گاه که افرادی مانند: حسن بصری یا ابوهاشم کوفی یا سفیان ثوری این بساط را پهن کردند) از تصوّف اهل سنت معارض با اهل بیت شروع می‌شود، سپس تصوّف سنی - شیعی ظاهری می‌شود و نوعی همدلی میان اهل سنت و تشیع پدید می‌آید و صوفیانی مانند: سراج، قشیری، عین القضات همدانی، ابن عربی، قونوی و... با این که درمسأله امامت به امامت مباشر امام علی (ع) اعتقاد نداشتند، اما او را قطب الاقطاب و سر سلسله صوفیان و دارای ولایت مطلقه معرفی می‌کردند و در پاره‌ای از اعتقادات مثل ولایت عرفانی و تکوینی و مسأله مهدویت به مذهب شیعه نزدیک می‌شدند؛ حتی درمسائل فقهی نیز از ائمه چهارگانه اهل سنت تبعیت نمی‌کردند؛<sup>۷</sup> به همین جهت، برخی از کارشناسان عرفان گمان کرده‌اند که این دسته از صوفیان، شیعه بوده‌اند؛ درحالی‌که این ادعا را نمی‌توان اثبات کرد و تصوّف التقاطی شیعی، آخرین بخش از فرایند تصوّف است که زمان پیدایش آن در فرقه‌های صوفیه متفاوت است؛ برای نمونه فرقه‌های نعمت‌اللهیه از زمان شاه نعمت‌الله ولی یا پسرش خلیل‌الله به تشیع گرایش پیدا کرد یا فرقه ذهبیه از زمان سید عبدالله برزش‌آبادی، به تشیع جذب شدند؛ ولی آموزه‌ها و مناسک این فرقه‌ها، مخلوطی از مذهب سنی و شیعی است.<sup>۸</sup> فرایند دیگری که می‌توان برای تصوّف

بیان کرد، عبارت است از این که تصوّف درابتدا به مثابه یک جریان اجتماعی در میان اهل سنت ظاهر شد؛ برای نمونه، حسن بصری یا ابوهاشم کوفی صوفی، تبیین نظری، علمی و نظام‌مندی برای تصوّف نداشتند و تنها دغدغه بنای یک جریان اجتماعی را در سر می‌پروراندند. تصوّف درگام بعد، از زمان سراج طوسی و قشیری به مرحله تصوّف نظری تبدیل می‌شود؛ البته تصوّف نظری در این گام، جریان و بُعد اجتماعی خود را از دست نمی‌دهد و آداب و مناسک مراد و مریدی، خانقاه‌سازی، سماع و امثال این‌ها همانند گام پیشین ادامه می‌یابد. پس صوفیانی که می‌توانستند مشاهدات خود یا کشفیات عرفا را مبین کنند، عرفان نظری را تحقق بخشیدند. ابن عربی، به این تبیین‌ها، نظام هستی‌شناختی داد؛ به گونه‌ای که عنوان عرفان نظری به طور انحصاری بر نظام هستی‌شناختی ابن عربی اطلاق شد؛ هرچند در واقع هم می‌توان تبیین‌های نویسندگان کتاب اللمع و رساله قشیری را نیز عرفان نظری دانست. پس عرفان نظری در واقع از قرن چهارم قمری شروع شده و در زمان ابن عربی، سبک هستی‌شناسانه پیدا کرد. البته بزرگانی مانند: قونوی، جندی، فرغانی، قاسانی، قیصری، ابن ترکه، جامی، فناری و...، این رویکرد را کامل‌تر ساختند تا نوبت به ملاصدرا رسید و تبیین‌های عرفانی را به استدلال‌های فلسفی تبدیل کرد. تصوّف و عرفان در این گام به یک معنا به کار می‌رفتند؛ ولی به مرور، گام سوم یعنی جدایی عرفان و تصوّف در مذهب تشیع آغاز شد. جدایی عرفان و تصوّف را باید به عصر مرحوم شیخ انصاری به بعد یعنی ملا محمد علی جولا و سید علی شوشتری و ملا حسینقلی همدانی و سید احمد کربلایی و سید علی قاضی طباطبایی و علامه طباطبایی و آیت الله بهجت اختصاص داد. بزرگانی مانند سیدعلی قاضی به دلیل برخی آسیب‌های صوفیانه تصریح می‌کرد که او را جزء هیچ یک از فرقه‌های صوفیه ندانند؛ البته گزارش دوم از فرایند تصوّف به این معنا نیست که عارفان حقیقی در تاریخ تشیع وجود نداشته‌اند؛ بلکه پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) علاوه بر بیان عقاید و احکام و اخلاق، به مباحث عرفانی بویژه ادبیات دعاگونه مانند مناجات شعبانیه یا دعای عرفه می‌پرداختند و عارفان حقیقی و شخصیت‌هایی همچون سلمان فارسی، کمیل و ابوحمزه ثمالی را تربیت می‌کردند. اما سخن ما در جریان و ساختار اجتماعی و معرفتی، به نام تصوّف و عرفان است.



## تحلیل فرقه ذهبیه

فرقه ذهبیه یکی از فرقه‌های فعال صوفیه در ایران است که با رویکردهای گوناگون - مانند: رویکرد اجتماعی (خدمت و خیانت آن‌ها)، سیاسی (ارتباط با بیگانگان و فراماسونری بودن برخی از رهبران معاصر فرقه ذهبیه)، فقهی (نظر علما و فقها در مورد فرقه ذهبیه از جمله فتوای آیت‌الله استهباناتی (۱۳۳۷-۱۳۹۷) مبنی بر ضاله دانستن ذهبیه. وقتی در زمان ایشان گروهی از ذهبیه خواستند مقبره شیخ علی نقی استهباناتی، قطب سی و یکم ذهبیه را مرمت کنند، ایشان طی فتوایی گروه شیخیه، صوفیه، ذهبیه و ... را ضاله شمردند؛ اخلاقی و اعتقادی - می‌توان آن‌ها را بررسی کرد؛ اما به دلایل ذیل، شناخت این فرقه، ضرورت و اولویت دارد:

اول: این فرقه در شهرهای مختلف کشور از جمله در تهران، شیراز، دزفول، رشت و استهبان پراکنده‌اند و فعالیت‌های گسترده‌ای دارند.

دوم: این فرقه، در مقایسه با فرقه‌های دیگر، کمتر گرفتار انحرافات فکری و اخلاقی است. بسیاری از طرفداران ذهبیه، زندگی مندیتانه و مقید به احکام شرعی و نماز و روزه دارند و در مراسم مذهبی شرکت می‌کنند. مراسم روزه خوانی سیدالشهدا برگزار می‌کنند؛ البته به دلایل مختلفی، مردم شهرستان‌های پیشگفته، اقبال و توجه زیادی به این فرقه نشان ندادند و با این‌که سال‌ها از فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی آن‌ها مانند: ساختن مدرسه، بیمارستان، حسینیه و مسجد می‌گذرد، اما نتوانستند مریدان زیادی جمع کنند. البته برخی از طرفداران این فرقه به جهت پاره‌ای از رفتارهای اخلاقی در شهرهایی مانند: استهبان، محبوبیت خود را از دست داده و خاطره خوشی در ذهن مردم نگذاشتند یا این‌که برخی از رهبران معاصر این فرقه، بر اثر ارتباط با بیگانه و فراماسونری بودن، با مشکلات سیاسی دست و پنجه نرم می‌کنند.

سوم: برخی علمای گذشته مانند: ملا محمد تقی مجلسی، پدر علامه محمد باقر مجلسی، به ظاهر از فرقه ذهبیه حمایت کرده‌اند؛ البته نباید به انتساب‌های فرقه‌های صوفیه توجه چندانی کرد؛ زیرا گاه این‌ها به دروغ، بزرگانی را طرفدار و مرید فرقه خود معرفی می‌کنند؛ برای نمونه، فرقه ذهبیه، شیخ بهایی یا فرقه نعمت‌اللهیه گنابادیه، فیض کاشانی را به خود نسبت می‌دهند؛ در حالی که این‌گونه نسبت‌های دروغین، هیچ اساس تاریخی ندارد. ولی به هر حال، ملا



محمدتقی مجلسی در رساله تشویق السالکین، فرقه ذهبیه را تأیید می‌کند. وی در این رساله می‌نویسد:

«اما بعد: چنین می‌گویند محتاج غفران رب وفی و پروردگار علی، محمدتقی مجلسی بر ضمایر صافیه ارباب دانش و بینش پوشیده نماند که علت غائیه ایجاد جن و انس شناخت حضرت باری است عز و جل چنانچه آیه وافی هدایه ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ای ليعرفون بر آن ناطق است و اقرب طرق به معرفت الهی، طریقه حقه رضویه ذهبیه معروفه مرتضویه است که طریق تصوف و حقیقتش نیز خوانند که عبارت است از تحصیل معرفت رب العالمین به طریق زهد و ریاضت انقطاع از خلق و مواظبت بر طاعت و عبادت. اکنون جمعی پیدا شده‌اند که ایشان را از شریعت خبری و از طریقت اثری نه و انکار این طریقه حقه می‌نمایند، بنا بر عدم وقوف و قلت تدبیر در آیات و اخبار ائمه اطهار و به متابعت نفس غدار که ثمره آن حسد و عناد و تعصب است اگرچه مشهور است اما چون انکار ایشان سبب محرومیت بعضی از عوام بود از این نعمت عظمی لهذا بعضی از اعیان ازین فقیر، محمدتقی التماس نمودند رساله مختصری در حقیقت این طریقه نوشته شود تا شیعیان امیرالمؤمنین (ع) از این سعادت بی نصیب نباشند. پس ایجاباً لئولئهم با آن که کتاب مبسوطی موسوم به مستند السالکین درین باب نوشته شده، مجملی از هر باب در این رساله مذکور می‌گردد و بالله التوفیق.»<sup>۱۱</sup>

آن گاه ملا محمد تقی به نقل احادیث و برخی مدعیات دیگر می‌پردازد.<sup>۱۱</sup> علامه مجلسی در رساله اعتقادات در توجیه رفتار و دیدگاه پدرش می‌گوید:

«هرگز در مورد پدر بزرگوارم سوء ظن نکن و خیال نکن که او از صوفیه بوده و به راه و سلک آن‌ها معتقد بوده، جاشا که درباره او چنین گمان کنی. او چگونه می‌توانست مسلک صوفیه را بپذیرد، درحالی که او مانوس‌ترین اهل زمانش با اخبار آل محمد (ص) و داناترین اهل زمانش به اخبار اهل بیت بود. پدرم مرد زاهد و پارسا بود، برای ارشاد و هدایت صوفیان، خود را درسلک آنان نشان داد تا از او فرار نکنند؛ بلکه بتواند آن‌ها را از این افکار باطل، سخنان فاسد و اعمال غیرمشموع بازدارد که الحمدلله بسیاری از آن‌ها را با این شیوه حسنه هدایت کرد و به راه حق ارشاد نمود. اما در اواخر عمر مشاهده کرد که این شیوه دیگر مؤثر نیست؛ چون آن‌ها پرچم ضلالت و طغیان را به دوش گرفته‌اند و شیطان بر آن‌ها چیره شده است و دانست که آن‌ها دشمن خداوند هستند، از آن‌ها بیزار می‌جست و راه باطل و عقاید سخیف آن‌ها را تکفیر کرد. من بر افکار و عقاید او بهتر از هر کسی مطلع هستم و دستنویس‌های او در این زمینه نزد این جانب است.»<sup>۱۲</sup>

بسیاری از بزرگان، همین شیوه محمد باقر مجلسی را دنبال می‌کردند تا خود را به صوفیه نزدیک کنند تا آن‌ها از شریعت جدا نشوند و اگر این شیوه کارگر نمی‌افتاد، به مخالفت آشکار با صوفیه می‌پرداختند.

چهارم: برخی از اقطاب فرقه ذهبیه مانند: شیخ محمدعلی مؤذن خراسانی قطب بیست و نهم و نویسنده کتاب «تحفه عباسی»<sup>۱۳</sup> از فضل علمی نسبی برخوردار بوده‌اند و همین باعث مشروعیت جامعه شناختی آن‌ها می‌شود. این کتاب، یکی از منابع مهم این فرقه به شمار می‌آید که با یک دیباچه و پنج فصل و ۱۲ باب و یک خاتمه و یک تکمله به بیان عقاید تصوف و ذهبیه پرداخته است. فهرست مطالب آن عبارت است از:

«در بیان اعتقاد صوفیه به توحید، در بیان اعتقاد صوفیه به نبوت، در بیان اعتقاد صوفیه به امامت، در بیان اعتقاد صوفیه به معاد، در بیان استناد صوفیه به ائمه معصومین، در بیان فضیلت علم و عالم و اصناف آن، در بیان زهد و ریاضت، در بیان صمت، در بیان جوع، در بیان عزلت، در بیان ذکر، در بیان توکل، در بیان رضا و تسلیم، در بیان عبادت کردن چهل صباح، در بیان جواز استماع آواز خوش، در بیان وجد، در بیان احتیاج به پیر، در بیان آداب پیری و مریدی، در بیان اقاویل صوفیه در هر باب و در بیان عدل»

فرقه ذهبیه در کنار سه فرقه دیگر: رفاعیه، نقشبندیه و... در پایان کتاب با عنوان سلسله عدیه ذهبیه معرفی شده و سلسله اقطاب و مشایخ سی و نه گانه خود را به حضرت رضا(ع) می‌رساند و سپس از معروف کرخی، سری سقطی، جنید بغدادی، ابوعثمان مغربی شروع می‌کند و به قطب سی و نهم که عبدالحمید گنجویان(با عنوان قطب فلک ولایت، میر سپهر هدایت، ملجأ الابدال و الاوتاد حضرت میر برنا استاد حاج دکتر عبدالحمید گنجویان معرفی می‌شود) می‌رساند. قطب سی و نهم ذهبیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به انگلستان مهاجرت کرد. عصاریان، قطب صامت و درآینده قطب چهلم این فرقه خواهد شد. راز شیرازی قطب سی و پنجم ذهبیه که در شاه چراغ شیراز دفن شده است نیز از جمله اقطاب درس خوانده این سلسله به شمار می‌آید و کتاب‌های متعددی مانند طباشیر الحکمه را از خود به جای گذاشته است. ایشان برای اولین بار این سلسله را به مباحث ابن عربی بویژه نظریه وحدت وجودی نزدیک ساخت؛ به همین دلیل، آقای محمد خواجوی یکی از طرفداران فرقه ذهبیه در ترجمه آثار مکتب ابن عربی تلاش فراوان کردند.

## اعتقادات ذهبیه

فرقه ذهبیه به عنوان یکی از فرقه های صوفیه شیعی بر اعتقادات و باورهای تشیع اصرار می ورزند اما یک دسته باورهای اختصاصی نیز دارند که در این نوشتار به پاره ای از باورهای اختصاصی ذهبیه به همراه نقدهای آنها اشاره می شود.

۱. انتساب ذهبیه به ائمه معصومین: یکی از اعتقادات فرقه ذهبیه، استناد سلسله این فرقه به ائمه معصومین (ع) است این مطلب را شیخ محمدعلی مؤذن خراسانی در فصل پنجم کتاب تحفة عباسی با عنوان «در بیان استناد صوفیه به ائمه معصومین (ع)» ذکر کرده و این گونه توضیح می دهد که: بدان سلسله جمیع اولیا به علی مرتضی منتهی است و شیعه و سنی را در این خلاقی نیست. وی این مطلب را از خواجه طوسی و علامه حلی در کشف المراد و منهاج الکرامه نقل می کند. علامه حلی می فرماید: «أما علم الطريقة فإليه منسوب فإن الصوفية كلهم يسندون الخرقه اليهم»<sup>۱۴</sup>. سپس جناب مؤذن خراسانی، روایت معراجیه را از دو کتاب مُجلی مِرآت مُنجی یا غوالی اللثالی ابن ابی جمهور لحسائی یا احسائی به عنوان یکی از اکابر مجتهدین شیعه نقل می کند. و از این روایت استفاده می کند که مسأله خرقه پوشی یک امر درون دینی است و پیامبر اسلام، ضمن تأیید این امر، خرقه را در سفری که به معراج رفته بود از خدای سبحان به وسیله جبرئیل دریافت نمود و بعد این خرقه را به امام علی و او نیز به ائمه دیگر و ائمه نیز آن خرقه را به بعضی از اولیا تحویل دادند. حضرت رسالت (ص) طبق این روایت فرمود: «شبی که مرا به معراج بردند و داخل بهشت شدم در وسط بهشت قصری دیدم از یاقوت سرخ. جبرئیل در آن قصر را گشود از برای من، داخل قصر شدم. دیدم در آن خانه از یک دانه مروارید سفید. پس داخل شدم دیدم در میان آن صندوقی مقفل و قفلی از نور، گفتم: ای جبرئیل چیست این صندوق گفت: ای سید در آن سرّی است که القا نمی کند خدای تعالی آن را مگر به کسی که او را دوست می دارد. پس از او التماس گشودن آن در نمودم. فرمود: من بنده مأمورم از خدا درخواه تا اذن دهد بگشودن آن. پس اذن طلبیدم. ندا آمد از جانب الاهی که ای جبرئیل بگشای در آن را. پس دیدم در آن فقر و خرقه را [یعنی در آن صندوق دو تا کالا دید یکی کالای فقر و دیگری کالای خرقه] پرسید: چیست این مرقع و فقر؟ ندا آمد از جانب عرش که ای محمد (ص) این دو چیز را از برای تو و امت تو اختیار کردم. از وقتی که

خلق کرده‌ام آن دو را و نمی‌دهم این دو چیز را مگر به کسی که دوست می‌دارم. و خلق نکرده‌ام چیزی که دوست‌تر دارم از این. پس حضرت رسول (ص) فرمود: که برگزیده خدای تعالی فقر و خرقه را از برای من و این دو عزیزترین چیزهایند نزد او تعالی. پس پوشید حضرت خرقه را و متوجه مقام او آدنی شد با آن. خرقه را که پوشید به مقام او آدنی رسید. مکان قاب قوسین یعنی به این مرحله رسیده بود، او آدنی را با پوشیدن خرقه به دست آورد. و چون از معراج بازگشت پوشانید آن خرقه را به امر الاهی در حضرت امیرالمؤمنین و آن حضرت می‌پوشید و وصله بر آن می‌دوخت تا آن که می‌فرمود: وصله دوخته‌ام بر این خرقه چندان که از دوزنده آن شرم می‌دارم. و حضرت امیرالمؤمنین آن خرقه را پوشانید در حضرت امام حسن و آن حضرت در امام حسین و همچنین هر یک از ائمه در دیگری می‌پوشانیدند تا حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف. و الحال آن خرقه با میراث‌های انبیا نزد آن حضرت است»<sup>۱۵</sup> به همین دلیل، سلسله‌هایی از طریق کمیل بن زیاد یا اویس قرنی و غیرایشان از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) به آن حضرت و بعضی دیگر از طریق ابراهیم ادهم و بعضی به واسطه سلطان بایزید بسطامی به حضرت صادق (ع) منتهی می‌گردند. البته بیشتر سلسله‌های موجود به شیخ معروف کرخی و از طریق ایشان به حضرت امام رضا (ع) می‌رسند. بعد جناب مؤذن خراسانی، سلسله مشایخ خود را بیان می‌کند و خود را به شیخ حاتم زراوندی و ایشان را در علم باطن به شیخ خود، آن قطب اولیا و مهر سپهر هدی مخزن اسرار و محبط انوار الشیخ الاجل الامجد الشیخ درویش محمد کارندهی انتساب می‌دهد و ایشان را منتسب به شیخ خود آن حیات بخش دلمردگان عالم طبیعت و هادی گمگشتگان وادی طریقت مظهر انوار سبحانی شیخ کامل الشیخ الكامل تاج الدین حسین تبادکانی است و ایشان را انتساب به شیخ خود آن مقتدای اهل عرفان و پیشوای سالکان طریق الی آخر شیخ غلامعلی نیشابوری است. همین طور یکی یکی مشایخ را ذکر می‌کند. شیخ حاج محمد خوبوشانی، بعد شیخ شاه علی اسفراینی بعد شیخ رشید بیدآبادی یا بیدآوازی، بعد شیخ عبدالله برزش آبادی و عبدالله برزش آبادی از دو شیخ یکی شاه قاسم انوارکه به دو واسطه به شیخ صفی الدین اردبیلی مستندند و دیگری شیخ ابواسحاق ختلانی بهره گرفته است. و ختلانی انتساب است به شیخ خود، سید علی همدانی و همدانی هم منتسب است به مزدقانی، و او هم به علاء الدوله سمنانی، او هم به شیخ عبدالرحمن اسفراینی، او هم به شیخ احمد کوره بانی یا جوزقانی، او هم به

رضی الدین علی لالا، او هم به مجد الدین بغدادی، او هم به نجم الدین کبری، او هم به عمار یاسر بدلیسی، او هم به ابوالنجیب سهروردی، او هم به احمد غزالی، او هم به ابویکر نساچ، او هم به ابوالقاسم گرگانی، او هم به ابوعلی کاتب، او هم به ابوعلی رودباری، او هم به شیخ ابوعثمان مغربی، او هم به شیخ جنید بغدادی، او هم به شیخ سری سقظی، او هم به معروف کرخی انتساب دارد.<sup>۱۶</sup> سپس می‌گوید: و ایشان (یعنی معروف کرخی) را انتساب به مولی و پیشوای هر دو عالم سلطان الاولیاء و برهان الاصفیا و ثامن الائمه النجباء سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) است علیه آلاف التحية والسلام و الثناء و ایشان را انتساب به والد بزرگوار خود، حضرت امام موسی کاظم است و ایشان را انتساب به والد عالی مقدار خود، حضرت امام جعفر صادق(ع) است و ایشان را انتساب به والد عالی تبار خود، حضرت امام محمد باقر است و ایشان را انتساب به والد کامکار خود، حضرت امام زین العابدین است و ایشان را انتساب به والد نامدار خود، حضرت اباعبدالله الحسین الشهدید بکربلا است و ایشان را انتساب به والد بزرگوار خود، حضرت امیرالمؤمنین و قبله الموحدین و قاتل المشرکین و الملحدین المظهر العجائب علی بن ابی طالب است و ایشان را انتساب به سرور کائنات و خلاصه موجودات حبیب حضرت محمد رسول الله(ص) و علیهم اجمعین اطیسن الطاهرین المعصومین.<sup>۱۷</sup>

۲. نقد انتساب ذهبیه به ائمه معصوم: حال که سلسله مشایخ ذهبیه روشن گشت به اختصار به پاره ای از نقد های خود اشاره می‌کنیم:

یکم: استناد طریقت ذهبیه به روایت معراجیه منقول از غوالی اللثالی مخدوش است زیرا همه فقها و اهل رجال بر این نکته تأکید می‌کنند که روایات غوالی اللثالی مخصوصاً روایات تصوف آن، قابل اعتماد نیست.

دوم: این که خرقه‌ای که در این روایت معراجیه آمده به صراحت خود ابن‌ابی‌جمهور، ربطی به خرقه صوفیه ندارد پس چگونه مؤذن خراسانی، مسأله خرقه‌پوشی را به استناد روایت ابن‌ابی‌جمهور به مشایخ و اقطاب خود نسبت می‌دهد. ابن‌ابی‌جمهور در این باره می‌گوید: اعلم انه ليس المراد به الخرقه المشهور بين اهل تصوف هي تلك الخرقه بعينها بل يريدون بها الامر المعنوی.<sup>۱۸</sup>

سوم: این که در روایت ابن ابی جمهور آمده که خداوند این خرقه را به پیغمبر داد و آن بزرگوار به امام علی و او نیز به ترتیب به سایر ائمه تا حضرت حجت رساند. و در این روایت نیامده که این خرقه را ائمه به اولیا داده‌اند پس معلوم می‌شود که خرقه، یک امر اختصاصی برای اهل بیت است. پس تحویل خرقه به اصحاب ائمه مانند کمیل، اویس، بایزید و غیره تحریف روایت پیشگفته است.

چهارم: نقد دیگر این است که روایت پیشگفته به صراحت می‌گوید: امیرالمؤمنین، خرقه را به حضرت امام حسن و آن حضرت به امام حسین و به همین ترتیب تا امام عصر (عج) پوشانید، ولی وقتی مؤذن خراسانی این انتساب‌ها را از طریق مشایخش به ائمه منتهی می‌کند و به امام زین العابدین می‌رساند بدون ذکر نام امام حسن (ع)، امام سجاد را به والد نامدارش حضرت اباعبدالله الحسین و امام حسین را به والد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین منتسب می‌سازد. اشکال ما این است که اگر ذهبیه، مسأله خرقه پوشی را به روایت غوالی اللثالی مستند می‌کند. روایت تصریح دارد به این که خرقه را امیرالمؤمنین به امام حسن و امام حسن به امام حسین عطا کرد پس چرا امام حسن در سلسله ذهبیه حذف شده است؟ از طرف دیگر، سلسله ذهبیه وقتی به امام رضا منتهی می‌شوند. امام رضا، خرقه را به معروف کرخی می‌دهد. در حالی که در روایت پیشین، امام رضا خرقه را به امام نهم و امام نهم به امام دهم و امام دهم به امام یازدهم و امام یازدهم به امام دوازدهم پوشانید. حال اشکال این است که چرا ذهبیه که خود را شیعه دوازده امامی می‌داند، چهار امام معصوم را در سلسله خود حذف کرده است.

۱. انتساب ولایت قمریه به اقطاب: فرقه ذهبیه، ولایت را به ولایت شمسیه و ولایت قمریه یا ولایت کلیه و ولایت جزئیه تقسیم کرده‌اند و گفته‌اند که ولایت کلیه و شمسیه را اهل بیت عصمت و طهارت و ولایت قمریه و جزئیه را مشایخ و اقطاب صوفیه دارا هستند. البته صوفیه، ولایت قمریه هم از ولایت شمسیه امامان معصوم بدست می‌آورند. مثل ماه که نورش را از خورشید دریافت می‌کند. آقای خاوری در این باره می‌گوید: «با توجه به معنای لغوی ولایت و تحقیقات بزرگان شیعه به ویژه اقطاب این سلسله، صفات و اسماء الهی عین یکدیگر و جملگی عین ذات و در مرتبه غیب الغیوب و هویت مطلقه‌ای که لا اسم و لا رسم له پنهان و مخفی می‌باشند. بنابراین، چون اسما و صفات الهی را هر یک مظاهری جداگانه است اما مظهر تام اسما و صفات و آینه سر تا پا نمای کمالات جمالیه و جلالیه حقیقت ذات اقدس محمدی علوی و

ذریه اوست که اولیای کلیه شمسیه می‌باشد ... ولایت کلیه شمسیه که مخصوص ذات اقدس نبوی و اولیاء دوازده گانه اوست تمامی موجودات عالم از ذره تا قطره بایست از طریق انسان کامل که باب الله اعظم است به مدارج کمال برسند و انسان‌ها هم خود چاره ای ندارند مگر آنکه از باب ولایت علوی بشود به شهر بند قلب محمدی راه یابند و به کمال انسانیت فائز گردند»<sup>۱۹</sup>.

نقد ولایت قمریه اقطاب صوفیه: اشکال ما به عقیده پیشگفته این است که بر فرض که تقسیم ولایت کلیه و جزئی را بپذیریم، سوال این است که آیا شما معتقد به ولایت کلیه شمسیه حضرت حجت هستید یا نه؟ آیا ایشان را حی و حاضر می‌دانید یا نه؟ این اقطابی که اعتقاد به تشیع دارند و زنده بودن حضرت حجت را معتقدند آیا این ولایتهای قمریه و جزئی را نباید از حضرت حجت بگیرند؟ آقای گنجویان که قطب فعلی ذهبیه است چه حقی دارد که ولایت قمریه بعدی را تعیین کند؟ مگر نمی‌گویید ولایت قمریه، نورش را از ولایت شمسیه می‌گیرد و به فرض معروف کرخی، ولایت قمریه را از امام رضا گرفته باشد؛ پس دیگر او چه حقی دارد این ولایت قمریه را به نفر بعدی تحویل دهد. پس اول این که ولایت شمسیه باید تا حضرت حجت ادامه یابد در حالیکه فرقه ذهبیه ولایت شمسیه را به امام رضا ختم کرده اند و دوم این که ولایت های قمری باید ولایت خود را از ولایت شمسیه دریافت کنند و اقطاب و مشایخ ذهبیه بر این ادعا دلیلی ندارند و اگر کشف و شهود شخصی بر ولایت قمریه خود دارند تنها برای خودشان حجیت دارد و به درد دیگری نمی‌خورد. و اگر فقها به ولایت فقیه معتقدند، منظورشان ولایت درفتوا و قضا و امور سیاسی و اجتماعی نه ولایت عرفانی و تکوینی و تشریحی است. علاوه بر این که آن‌ها ولایت فقیه را مستند به روایاتی مانند مقبوله عمر بن حنظله و ابی خدیجه و اما الحوادث الواقعة و... می‌سازند. اما ولایتی که صوفیان ذهبیه ادعا می‌کنند ولایت عرفانی و تکوینی است که بدون دلیل قرآنی و روایی این منصب را به خودشان نسبت می‌دهند. و به همین دلیل، وقتی میان ولایت اقطاب ذهبیه در طریقت با ولایت فقها در احکام شرعی تعارض پیدا شود. طرفداران ذهبیه، نظر قطب را مقدم می‌دارد. همه مراجع تقلید، حتی مراجع عارفی مانند: آیت الله بهجت بر اساس ادله دینی، گرایش به فرقه های صوفیه و ذهبیه و رفتن به خانقاه را حرام شمرده اند<sup>۲۰</sup>. ولی هیچگاه ذهبیه به فتوای مراجع تقلید گوش نمی‌دهند و گاهی نیز علیه فتوای آن‌ها شب‌نامه می‌پراکنند. علاوه بر این که، تا قطب قبلی از دنیا می‌رود

وگاهی در زمان حیات قطب، شورش نموده و انشعاباتی رخ می‌دهد و هریک ادعای ولایت قمریه سرمی‌دهد و مردم ساده لوح را می‌فریبد.

سلسله مشایخ ذهبیه: یکی دیگر از باورهای ذهبیه، سلسله اقطاب فرقه ذهبیه است که به تفصیل از آن سخن گفتیم و از تکرار آن پرهیز می‌کنیم.

نقد سلسله ذهبیه: سلسله مشایخ و اقطاب ذهبیه، گرفتار دو نقد بریدگی و اغتشاش است. سلسله ذهبیه با بریدگی های متعددش به خود آسیب رسانده است. یکی بریدگی شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر بدلیسی. طبق بیان ذهبیه، شیخ نجم الدین کبری خرقة از عمار یاسر بدلیسی گرفته؛ درحالیکه به اعتراف بسیاری از صوفیه مانند: مجد الاشراف قطب سی و ششم ذهبیه، شیخ نجم الدین کبری در سفرش به دزفول از شیخ اسماعیل قسری، خرقة گرفته است. سؤال این است که چرا جناب شیخ اسماعیل در سلسله مشایخ ذهبیه بیان نشده است. بریدگی دوم، بریدگی عبدالله برزخ آبادی از خواجه اسحاق ختلانی است که به دستور قطب زمان مبنی بر تبعیت از نوربخش عمل نکرد و بریدگی به وجود آمد. بریدگی سوم، بریدگی محمد کارزندی معروف به پیر پالان دوزاست که نام او هم در سلسله نوربخشیه و هم در سلسله ذهبیه آمده است، درحالیکه ذهبیه و نوربخشیه دو فرقه متقابلند. بریدگی چهارم به بعد از مرگ جناب میرزا عبدالنبی شیرازی برمی‌گردد زیرا در آن زمان پسرش میرزا ابوالقاسم راز شیرازی بچه سال بود و این سلسله، حدود پانزده سال قطب نداشت و بعد از تحصیل و بلوغ راز شیرازی، قطب ذهبیه شدند درحالیکه ادعای صوفیه این است که در هر زمانی باید مردم از قطب بهره ببرند. علاوه بر بریدگیهای پیشگفته، اغتشاشها و نافرمانیها و کودتاهایی از سوی اقطاب ذهبیه نسبت به مشایخشان وجود دارد. اولین کودتا را عبدالله برزخ آبادی از خواجه اسحاق ختلانی انجام داد وقتی که خواجه اسحاق، نوربخش را معرفی کرد، برزخ آبادی بر ضد توصیه استادش قیام کرد و فرقه ذهبیه را غیرمجاز تأسیس کرد. بعد از سید قطب الدین نیریزی، قطب سی و دوم ذهبیه، دو نفر به نامهای آقا محمد هاشم درویش، قطب سی و سوم ذهبیه احمدیه و آقا محمد بن رفیع بیدآبادی مدعی قطبیت شدند. بعد از طریق بیدآبادی، دو فرقه دیگری توسط ملا محراب گیلانی و صدرالدین دزفولی کاشف تأسیس گردید. از طریق صدرالدین دزفولی، محمد رضا دزفولی و حسین دزفولی، سلسله کاشف ادامه یافت. و از طریق ملامحراب گیلانی، محمد قریشی و حسین قریشی، سلسله دیگری ادامه یافت. فرقه اوپسیه



(ابوالفضل عنقا، محمدعنقا، صادق عنقا و نادر عنقا که در لوس آنجلس زندگی می‌کند.) خود را به سلسله ملامحراب گیلانی و صدرالدین دزفولی نسبت می‌دهند. سلسله ذهبیه احمدیه نیز توسط محمد هاشم درویش، عبدالنبی شیرازی، راز شیرازی، جلال الدین مجد الاشراف دنبال شد. بعد که مجد الاشراف از دنیا رفت، دو نفر به نامهای محمد رضا مجد الاشراف، پسر جلال الدین و وحید الاولیاء دو انشعاب درست کردند و بعد از وحید الاولیاء، محمد علی حب حیدر و عبدالحمید گنجویان سلسله ذهبیه احمدیه را ادامه دادند و در عرض وحید الاولیاء، محمد رضا مجد الاشراف پسر جلال الدین مجد الاشراف، فرقه دیگری تأسیس کرد البته احمد شریفی نیا و حسین شریفی سلسله شریفیه را راه اندازی کردند. شخصی به نام رهنما کارمند فرهنگ شیراز راه از حب حیدر جدا کرد و مدعی جانشینی وحید الاولیاء شد و انشعاب دیگری تحقق داد. سید علی کفری که در جمکران دفن است نیز ادعای قطبیت ذهبیه مهدویه را داشت که مشایخ و اقطابش نیز نا معلومند وقتی او از دنیا رفت، با این که وصیتی بر تعیین جانشینی نداشت؛ سه نفر مدعی جانشینی او شدند؛ یکی، سید هدایت الله منشی زادگان که در تهران مستقر بود و بعد هم به جهت پاره ای از جرایم متواری شد. شخص دوم در اندیمشک و شخص سوم به نام محسنی در دزفول مدعی قطبیت سلسله کفری شدند. این همه اغتشاشات و شورش های درون صوفیانه نشان می‌دهد که عده ای در صدد کسب و تجارت و فریب کاری مردم ساده را دارند.

وحدت وجود: یکی از اعتقادات ذهبیه مطرح شده در دوره مؤذن خراسانی، نظریه وحدت وجود است که توسط راز شیرازی در طباشیر الحکمه شرح حدیث نور محمدی بسط پیدا کرد. و با تفسیر ابن عربی مطرح گردید. مطابق دیدگاه ابن عربی یک وجود به نام هویت غیبیه است که اسم و رسم و وصفی برای آن نیست و از آن که بگذریم نوبت به مراتب و تعینات و تجلیات می‌رسد که جملگی مظاهر ذات خدایند اعم از این که مظاهر الهیه یا مظاهر خلقیه و به عبارت دیگر، تعینات جلالیه و تعینات استجلاییه باشند.

نقد نظریه وحدت وجود: حال اشکال ما به نظریه وحدت وجود این است که یکی از بدیهیات فلسفی عبارت است از این که «وجود هست» و حداقل توجیه این گزاره، وجود نفس و احوالات و افعال و انفعالات آن است که به علم حضوری درک می‌شوند، اگر ما سوی الله یعنی مظاهر حق تعالی موجود نباشند پس باید معدوم باشند زیرا ارتفاع تقیضین مانند اجتماع

تقیضین محال است. آری اگر مظاهرو تعینات حق تعالی، وجود فقری و عین الربط الی الله شمرده شوند؛ مشکل استحاله، ظاهر نمی‌گردد. نکته دیگر این که آیا تعینات جلابیه یعنی، تعین اولی و تعین ثانی که مرتبه اسما و صفات الهیه به صورت اندماجی و تفصیلی است، عین هویت ذاتیه است و تعدد مراتب به مقام شهود عارف مربوط است، در آن صورت، مشکلی پیش نمی‌آید. اما دیدگاه صوفیه این است که تعین اول و ثانی، تعدد هستی شناسانه دارند و اختصاص به شهود عارف و نظام معرفت شناسانه ندارد. و لازمه این دیدگاه، جدایی و زیادت ذات الهی از صفات و اسماء الهی است درحالی‌که در کلام اسلامی، عینیت ذات با صفات ثابت شده است. حاصل سخن این که، وحدت معبود یعنی لا اله الا الله و وحدت شهود قابل پذیرش است اما وحدت وجود به معنای لا موجود الا الله یا همان انا الحق یا سبحانی ما اعظم شأنی با مبانی کلام شیعه سازگاری ندارد و به نظر نگارنده پیش فرضهای کلامی اشعری منبئ بر زیادت صفات با ذات، مکتب ابن عربی را به تمایز هستی شناسانه در مرتبه ذات با تعین اول و تعین ثانی کشانده است البته برخی مانند قیصری در شرح فصوص، تعین اول را با هویت غیبیه یکی می‌گیرد. و نزاع بین علاءالدوله سمنانی و عبدالرزاق قاسانی در مسأله وحدت وجود و دفاع علاءالدوله سمنانی از وحدت شهود، توجه پاره ای از صوفیان و عارفان را به این نکته مهم نشان می‌دهد. و شاید به همین جهت است که بسیاری از صوفیان قبل از ابن عربی به تعبیر استاد مطهری، وحدت شهودی بودند. پس صفات ذاتی مانند: علم و قدرت را باید به هویت غیبیه نسبت داد. و ماسوی الله نیز دارای وجود فقری هستند و عارف در سیر و سلوک می‌تواند در مقام وحدت شهود به درک مظاهر الهی نایل آید و موجودات فقری را تجلیات الهی بداند. اما استدلالی که برخی بزرگان بیان می‌کنند که خداوند سبحان، وجود نامحدود دارد و وجود نامحدود جایی برای غیر نمی‌گذارد، توان اثبات وحدت وجود را ندارد. زیرا اشکال ما بر این استدلال این است که وجود نامحدود وقتی تجلی می‌کند، به ما سوی الله وجود می‌دهد. نزول وجودش هم از سنخ تجلی است نه تجافی، یعنی بدون این که چیزی از خداوند کم شود به موجودات عالم، وجود فقری را افاضه می‌کند. مانند: استادی که به دانشجویانش، علم ریاضی تعلیم می‌دهد، هم علم ریاضی در دیگران تجلی پیدا می‌کند و هم چیزی از معلم کم نمی‌شود، پس ما می‌توانیم وجود ربطی ملاصدرا را در ماسوی الله ببینیم و بگوییم ماسوی الله وجود ربطی دارند، در عین حال، این وجودات ربطی از سنخ تجلی هستند و نه تجافی، البته تجلی

نزولی منظورنگارنده است و نه تجلی صعودی که مترادف با شهود است. به عبارت دیگر؛ خدای سبحان، وجودات ربطی (ارواح و مثال و طبیعت و انسان کامل) را تجلی نزولی و هستی شناسانه می‌کند و گاهی تجلی صعودی و معرفت شناسانه برای عارف در سلوکش نیز پدید می‌آید. پس وجود خداوند سبحان، نامحدود هست و جا برای غیر هم گذاشته است. به نظر بنده صوفیان، گرفتار یک مغالطه زبان شناختی و مفهوم شناختی شده اند گمان کرده‌اند هر حکمی که بر زبان و مفهوم بار می‌شود بر واقعیت خارجی نیز حمل می‌گردد. واقعیت مفهوم، اقتضای پنجره‌ای دارد یعنی شما وقتی از این پنجره بیرون را نگاه می‌کنید یک محدوده خاص می‌بینید، از پنجره دیگر محدوده دیگری را مشاهده می‌کنید. اقتضاء مفهوم و زبان، محدودیت است و اشکالی ندارد که شما گاهی به لحاظ معرفت شناسی و زبان شناسی، مفهومی و عبارتی را درک می‌کنید اما واقعیت مستقل خارجی نتوان برای آن فرض کرد. تعیین اول و تعیین ثانی به لحاظ شهود عارف تعدد دارد زیرا اقتضای شهود مانند مفهوم، پنجره‌ای است. اما این دو تعیین با ذات و هویت غیبیه وحدت حقیقی دارند. برهان ثابت می‌کند که اسماء و صفات الهی عین ذات اویند. بنابر این، تعیین اول و تعیین ثانی که مرتبه صفات و اسماء الهی به نحو اندماجی و تفصیلی اند، در هویت غیبیه به لحاظ هستی شناختی تحقق دارند. گرچه به جهت محدودیت انسان در مرحله شهود و نه در مرحله وجود، به صورت تعیین ظاهری می‌گردد. عارف وقتی علم الهی را شهود می‌کند به نحو تعیین شهود می‌کند. در آن وقت، ممکن است قدرت یا حیات الهی را شهود نکند یا وقتی صفات الهی را به نحو تفصیلی یا اندماجی درک می‌کند، هویت غیبیه و مقام ذات را درک نمی‌کند. حاصل سخن این که، وحدت شهود، مبنای صحیح و قابل دفاع و دارای تبیین عرفانی است. یعنی خداوند، تعیینات و مرآتیی برای عارف در اثر سیرو سلوکش، تجلی می‌کند اما وحدت وجود با هیچ یک از تقریرهایش قابل دفاع نیست.

## پی‌نوشت‌ها

۱. نویسنده کتاب جریان های فکری ایران معاصر به تفصیل به معرفی مبانی و زیرساختهای جریان های مذکور پرداخته است. خوانندگان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به این کتاب مراجعه نمایند.
۲. رک به کتاب سرخ بوستان بزرگ می‌گویند
۳. رک به والترس استیس، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات سروش

۴. اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح: محمد روشن، انتشارات اساطیر، ربیع اول، الباب الثانی، ص ۱۹۵-۲۲۱
۵. رساله قشیریہ ص ۲۲۶
۶. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۷، ۳۸۱-۳۸۴
۷. در این باره می توان به وصیت نامه قنوی که در ترجمه فکوک منتشر شده است مراجعه نمایند.
۸. رک به نمودار اول مراحل تصوف
۹. رک به نمودار دوم مراحل تصوف.
۱۰. ملا محمد تقی مجلسی، رساله تشویق السالکین، مقدمه رساله، انتشارات نورفایز، ۱۳۷۵
۱۱. این رساله مختصر به همراه دو رساله دیگر یعنی لوایح عبدالرحمن جامی و لوامع فخرالدین عراقی منتشر شده است.
۱۲. علامه مجلسی: رساله اعتقادات، ص ۶۵
۱۳. این کتاب، اولین بار در سال ۱۳۳۶ ق به دستور وحیدالاولیا، سی و هفتمین قطب ذهبیه و توسط عمادالقرآ حالی (یکی از پیروان) چاپ شده، تجدید چاپ آن توسط گنجویان قطب سی ونهم انجام گردید.
۱۴. محمد علی مؤذن خراسانی، تحفه عباسی، ص ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۵. تحفه عباسی، ص ۱۶۹
۱۶. به گفته مؤذن خراسانی، ابو محفوظ معروف این فیروز کرخی از مشایخ کبار بود و او از موالیان حضرت امام رضا(ع) است و شنیدم از ابوعلی دقاق که می فرمود پدر و مادر معروف، نصرانی بودند و او طفل بود سپردند او را به معلمی. معلم می گفت: بگو خدا ثالث ثلاثه است. معروف می گفت: بل هو واحد. معلم او را زد. روزی معروف گریخت. پدر و مادرش می گفتند: کاش معروف بیاید به هر دین که خواهد او باشد. پس معروف آمد و به دست امام رضا(ع) مسلمان شد و چون برگشت به منزل خود به در کوفت پدر و مادرش گفتند کیستی گفت معروف گفتند بر چه دینی؟ گفت علی الدین الحنیف. پس پدر و مادرش نیز مسلمان شدند. مؤذن خراسانی، این عبارت را از رساله قشیری نقل می کند و بعد می گوید: شیخ عطار هم در تذکرة الاولیاء، احوال معروف را به همین ترتیب نقل کرده است. ما این نظریه را نقد گردید.
۱۷. تحفه عباسی، ص ۱۷۹-۱۹۱
۱۸. ابن ابی جمهور، غوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۳۰ و ۱۳۱
۱۹. اسدالله خاوری، ذهبیه، ص ۱۵۷ - ۱۶۱
۲۰. فتاوی مراجع تقلید در کتاب جریان های فکری ایران معاصر، انتشارات وثوق، صفحه ۷۵ تا ۸۱ بیان شده و خوانندگان می توانند به آن مراجعه نمایند.